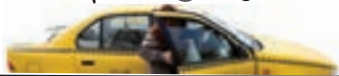


وضعیت کسب و کارهای مجازی بعد از اختلال اینترنت

ادامه در صفحه آخر



روزی که تاکسی خطی
را اهل دادیم!



روایتی از گشت‌گذار پارسی گوی پارسی
در دیار فردوسی پاک‌زاد
سعدی در میدان سراب



پارک کوهستانی
معرفی جاهای میشد



خسته ترین ها

شوهر عمه جان ناپلئون

مریخ ترین هفته

هفته پیش چند تا خبر خوش هم داشتیم که می ترسیم این همه خوشی بزند زیر دلمان و جهاز هاضمه مان را سوراخ کند. مثلاً خبر کشف آب مایع در مریخ. یعنی شما فکر کنید در حالی که مردم از ترس کمبود آب هفته ای یک وعده مسواک می زنند، ناگهان در مریخ آب پیدا می شود، آن هم مایع! کاش این خبر را مسئولان کشورمان نشنوند، چون چنان برایش برنامه می چینند که سر سال نشده، نه تنها آب مایع و جامدی در مریخ باقی نمی ماند، که حتی مریخ بینوا از خشک سالی ترک می خورد و پودر می شود و می ریزد توی کهکشان. شاید برایتان سؤال شود که چطور؟ حق دارید، آموزش ندیده اید: با اعزام گروهی برای کشت هندوانه و گندم و نی شکر مریخی، زدن سد روی هر رودخانه و آب باریکه مریخی... بقیه را هم خودتان حدس بزنید.

سفت ترین هفته

شاید شما یادتان نباشد، ولی نسل اول سمندها سخنگو بودند و یک خانم که بعداً تغییر جنسیت داد و آقا شد، از داخل موتور، سر راننده و سرنشین ها غر می زد. ما هم به عمد در ماشین را باز می گذاشتیم تا نوای لاکچری «درب خودرو باز است، را بشنویم. ولی این روزها خبر رسیده است که تولید این ماشین خاطره انگیز غرغرو و جد بزرگوارش یعنی پژو ۴۰۵ متوقف می شود. احتمال قوی این است که شرکت خودروسازی با تغییر در شکل چراغ های عقب و رنگ داشبورد و سازه جعبه دستمال کاغذی، نامش را از سمند به مثلاً سهند یا از ۴۰۵ به ۴۰۵/۵ تغییر دهد و آن ها را دوباره روانه بازار کند. سمند به این معروف بود که از استخوان فیل ساخته شده! به هر حال الان سفت بودن ماشین مزیتی است که باید قدرش را دانست.

جاروگر ترین هفته

مردم ایران دو دسته هستند؛ یا عاشق کی روش هستند، یا از او متنفرند. البته گروه سومی هم هست که فرق فوتبال و شوتبال را نمی دانند! بگذریم. همین آقای کی روش، سرمربی تیم ملی، گفته است: «من برادر بزرگ تر بازیکنان تیم ملی هستم.» که خب بازیکنان هم باید می گفتند اول برادری ات را ثابت کن، بعد ادعای مربیگری کن که خب حرمت نگه داشته و نگفته اند. در ادامه گفته است: «این دشوارترین چالشی است که تاکنون خدا پیش روی من گذاشته است.» قطعاً من هم اگر در یک تیم درجه چندان سوی دنیا مربیگری می کردم و یکهو رفیقم رئیس فدراسیون می شد و برایم دعوت نامه می فرستاد که بیا سرمربی تیم ملی ما بشو همین را می گفتم.



سرگرم

محتبی نخعی راد

اومدیم، چه اومدنی!

بله، دیر اومدیم. معلوم نیست این سه سال داشتیم چی کار می کردیم. وسط اوضاع حساس کنونی اومدیم، اما اومدیم! خیلی دلتان تنگ شده بود، نه؟ نه؟ واقعا؟ این بود جواب این همه روزبیداری و شب خوابی های فراوان؟! نویسنده ها نشستن با دود چراغ... درس؟ نه جانم، درس کجا بود؟ الان که بعد دو سال کرونا و کلاس آنلاین از درس فقط اسم و کلاسش مونده. بعد دو سال هم تا اومد مدارس و دانشگاه ها باز بشه، تالاب افتادیم وسط این حوادث اخیر. حالا قبلش هم اوضاع تحصیل خیلی دندون گیر نبود، ولی قبول کنین این دیگه ناجورترین سندرم تحصیلی دهه های گذشته است. یعنی همون یه ذره امیدی که به مدیران، پزشکان و مهندسین باسواد نسل بعد داشتیم که مثل ما طنزنویس نشوند... از اتاق فرمان اشاره می کنند... بله، امید رو باز هم داریم! چی می گفتیم؟ آهان. نویسنده ها با دود چراغ... دود چراغ قبلاً مال درس خوندن بود، الان با دود علامت می دن و مطلب برای شهرآرا می فرستن. دیدم که می گم ها! خلاصه کلی جلسه گذاشته شد. صحبت کردیم. منطقی... یکم جدی تر. خیلی جدی... بین خودمون باشه، اصلاً در قندون به همدیگه پرت کردیم، یقه پاره کردیم و یکسری مذاکرات پشت درهای بسته. که بعد اومدن و در تحریریه رو باز کردن و گفتن خوش اومدین و ختم به خیر شد!



پاچا

چرا این طوری نگاه می کنین؟ ما نظرات واقعی خوانندگان محترم رو منتشر می کنیم. ۰۹۱۵۰۰۰۹۴۱۶: من که می دونم توقیف شده بودین. برای همین سه سال همه تون رو فرستادن قبرس آب خنک بخورین! ● ضمن تشکر از اطلاعات ارزنده این دوست خوبمون، فقط بفرمایند که شما احیاناً کمپوت آورده بودین که این قدر اطلاعات دقیق دارین؟

پاسخ به مخاطبان

صفحه ۲
۱۷ مهر ۱۴۰۱
شماره ۵۰
قسمت اول
فصل جدید

بازگشت به قبل از اختراع لامپ

ما قبل از اینترنت چی کار می کردیم؟ یادمه تلویزیون نگاه می کردیم، می رفتیم سینما فیلم می دیدیم، می رفتیم توی کوچه دوردور می کردیم. راستی! سر کار هم می رفتیم. راستی سرکار چی کار می کردیم؟ یادمه سر کار ارباب رجوع داشت و ما مثلاً کارش رو راه می نداختیم. یعنی می گفتیم: امروز برو، فردا بیا! بعد اون سروصدا می کرد و یه نفر واسطه می شد و می رفت فردا می اومد و کارش راه می افتاد. ولی تازگیاهردو تامون سرمون توی گوشه بود. نه ارباب رجوع به ما کار داشت و نه ما به ارباب! هردو یه گوشه لم می دادیم و توی گوشه دوردور می کردیم. گاهی حتی ارباب رجوع یادش می رفت که چرا اومده. بلند می شد و همون طور که اومده



لُخ تو رُخ

منصوره احمدی

۱ می کنیم، آگه شما بردین، زاهدی وفا وزیر!

۲ سنگ کافذقیچی

۳ آجی مجی لاترجی

۴ آروم بابا جان! الان دانش بنیان هاش می ریزه

نیکایا پارچه رو، نانو ساتن، از این برای خواهر خودمم بردم راضی بوده.

آیین افتتاحیه سبزدهمین نمایشگاه ایران نانو

جلسه آرای اعتماد مجلس به وزیر پیشنهادی کار، زاهدی وفا.

پارک کوهسنگی

نگا کن! بی اشکیل، از هم اولش برتا بگم که ای پارک کوهسنگی هم هیچه یدره، که واز اگر ورخواستن رفتن اونجه، ئو خوردن خیط رفتن، ئین بزم فُش بدن گورمشت خوالم گُئن. اصلن شما نگا گُئن، از هم اسمش مَلمو مره که هیچه یدره، بریکه هم یخودشا زحمت نیدن که یک اسم مقبولی پرش پیدا کنن. هم ورداشتن یک نگا ایور اوور ر کردن دیدن یک کوه سنگی او وسط افتیده، گفتن پس اسمش ر بذر کوهسنگی. انگار که باقی کوها مقوایی ان!

به توش که مری فقط یک استلخ گنده دره که آزیور، اورش دیده نمره ئی فکر گُئم او قدیما ایره ایقدر گنده دُرس کردن که اگر شبی نیمی او کوهسنگیه آتیشفشون کرد آتیش ول داد به سمت مردم، هم همه مردم میشد قِلفتی تو او استلخ جا برن جزغاله ترن! یک موزه یم به اوور دگش دره که از آلکی مگن از گنده ترین موزه های دنیا به. بریکه هم فقط یک عالم قِلفت دُوری ئی خیزه ئی اشکاف ای جور چیزا مال یک چن هزار سال پیش ترای تارت و پارت کردن او تو ئی اصلن از زمان دایناسورا هیچه یدره توش. یک جاشم وردشتن زمین ر عین گودالی کشتی باچوخه سولاخ

کردن هم هرشب مردم ر اونجه منشونن وختیشای مگیرن برشا نمایش مسابقه ئی ای جور کارای خُتک بازی اجرا مگنن. یک عالم رودخنه ئی جوب آب ول دادن به ایور اوور پارک و یک عالم داژ درخت و چمن مَمَن تارت و پارت کردن تو پارک که مثلن پگن اینجه جنگل گلستونه.

یک چنتا تالار و رستوران و کافی شاپ و فتوشاپ و ای جور چیزای مگش مَرگما یم توش راه انداختن که مردم کله گُئن اونجه ئی خودشار بسازن. او کوه سنگی که وسط پارک افتاده یم تیّه خوردویم نیس، چی برسه به کوه. واز همورم وردشتن پله پله ش کردن که مردم وُخزن برن آزش بالا. ایقدر کُغ مغزن که هم نیکردن یک آسانسور برنن چفت کوه که نخه ایقدر پله ر بیری بالا ئی واز پَن دقه بعدش هموقدر پله ر بیی پایین؛

خُلیصش که ای پارک کوهسنگی که مگن یکی از گنده ترین مقبول ترین پارکای مشد ایران و بَلگم جهانه، به نظر مو که هم هیچه یدره ئی شمایم مُشغولدمه ین اگر برن بیبینیش پول وختتار اونجه به هدر بدن.



ئوخوردن: بیج خوردن
قِلفت: قابلمه
تارت و پارت: وُخزن برن تو گوگل
مگش مرگ ما: مگر مومنتر شمایم که
حرقام ر برتا ترجمه گُئم؟! وُخزن برن
حوصلتار ندرم

پر چی ای جور نگا مگن؟! پینجاه دقه همی عکس کوه فوجی ر به جای دماوند گذشتن، کیتانگزید، حالا بری کوهسنگی بذر خُلقتا تگ مره!؟

باباکلون

کمال خجندی

سعدی در میدان سراب

پسرک چیززی نمی فهمد، سر برمی گرداند و کتاب ها را مرتب می کند. «من، پس از تو، را می گذارد کنار «دولت عشق»، «بی شعوری» را کنار «قورباغهات را قورت بده». تلویزیون های بزرگ، موج های خروشان را نشان می دهند که کسی وسطشان موج سواری می کند. سعدی نگاهی می کند به خودش. می گوید:

آن کیست کاندلر رفتن صبر از دل ما می برد
ترک از خراسان آمده است از پارس یغما می برد
شیواز مشکین می کند چون ناف آهوی ختن
گر باد نورو از سرش بویی به صحرا می برد...

پسرک با چشم های تیره اش زل می زند به دهان سعدی. سعدی می گوید:

با بچرخان و زلف بیفشان. بگذار باد دامان پیراهنت را پر کند. مگر نه اینکه اینجا خراسان است؛ خاستگاه بزرگان ایران زمین؟ سرزمین ادب و اسطوره؛ سرزمین اندیشه و عرفان؟ پسرک همچنان هاج و واج سعدی را نگاه می کند. سعدی داستان را از آستین کوتاه ردا بیرون می کند، دستارش را از سربرمی دارد و شروع می کند به چرخیدن. می خواند که:

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم
چشم بد از روی تو دور ای صنم
روی میوشان که بهشتی بود
هر که ببیند چو تو حور ای صنم
حور خطا گفتم اگر خواندمت
ترک ادب رفت و قصور ای صنم

پسرک داد می زند:

ما رواز نون خوردن ننذاز. الان می آن هم تو رو می گیرن هم من ننه مرده رو. اینجا مشهده ها!

می ایستد. به آدم هایی نگاه می کند که دوروبرش جمع شده اند. پیرمردی می خندد. مکثی می کند می گوید: سینما سانتال همین پایین بود. بعد یک محکمی می زند به سیگارش. دودش را نگه می دارد توی سینه اش. زل می زند به چشم های سعدی و با صدایی بم می گوید: یادش به خیر. پیرزنی رویش را برمی گرداند و می گوید: با این سن و سالش... پسرک می گوید: گفتم که.

سعدی می نالد:

تدبیر نیست جز سپر انداختن که خصم
سنگی به دست دارد و ما آینه های

چشم می کشد و میدان را نگاه می کند. انبوه آدم ها و ماشین ها توی هم می لولند. تلویزیون ها حالا دارند مسابقات اتومبیل رانی را نشان می دهند.

سعدی زیر لب می نالد که:

دیار فردوسی پاک زاده...

تا کسی سفید رنگ میدان را دور زده و افتاده است توی خیابان سعدی. آرام می آید و نگه می دارد کنار خیابان. سعدی می رود که سوار بشود. رو به میدان می خواند که:

شرعش چو آب در همه عالم چنان شده
کز پارس می رود به خراسان سفینه ای

عابری می ایستد و می پرسد: داداش! تو کار ماهواره ای؟



دور میدان سعدی حسابی شلوغ است. تا کسی سفید رنگ دوبله نگه می دارد و مردی با هبیتی متفاوت پیاده می شود. ردای بلندی به تن دارد و دستاری بر سر. مرد سر می چرخاند و هاج و واج دوروبرش را تماشا می کند. تا کسی سفید رنگ آرام می گذرد و می رود تا میدان را دور بزند. مرد دایش را تکان می دهد و آستین کوتاهش را صاف می کند. دم پاساژ مهتاب می ایستد وسط شلوغی آدم ها و ماشین ها. چشمش هنوز به میدان است. می گوید: خب این هم از میدان من در دیار فردوسی.

پسرکی از پشت بساطش می پرسد: از چپه های فردوسی؟

سعدی نمی شنود. اطراف را تماشا می کند. می نالد که: میدان من؛ بی سرو و صوبری، بی آب و سرابی! پسرک می گوید: اتفاقا اینجا خودش میدون سرابه.

سعدی زمزمه می کند:

میدان سعدی، میدان سراب برمی گردد و نگاه می کند به پسرک، به کتاب هایی که بساط کرده است. سعی می کند نوشته رویشان را بخواند. حروف به نظرش نا آشنا می آید. زل می زند به چشم های پسرک که مثل دو تیله کوچک در حفره های سرش جا خوش کرده اند. می خندد که:

در آینه اش آبی که گر قیاس کنی
ندانی آب کدام است و آینه کدام...

معرفی جاهای مشد

صفحه ۳

۱۷ مهر ۱۴۰۱

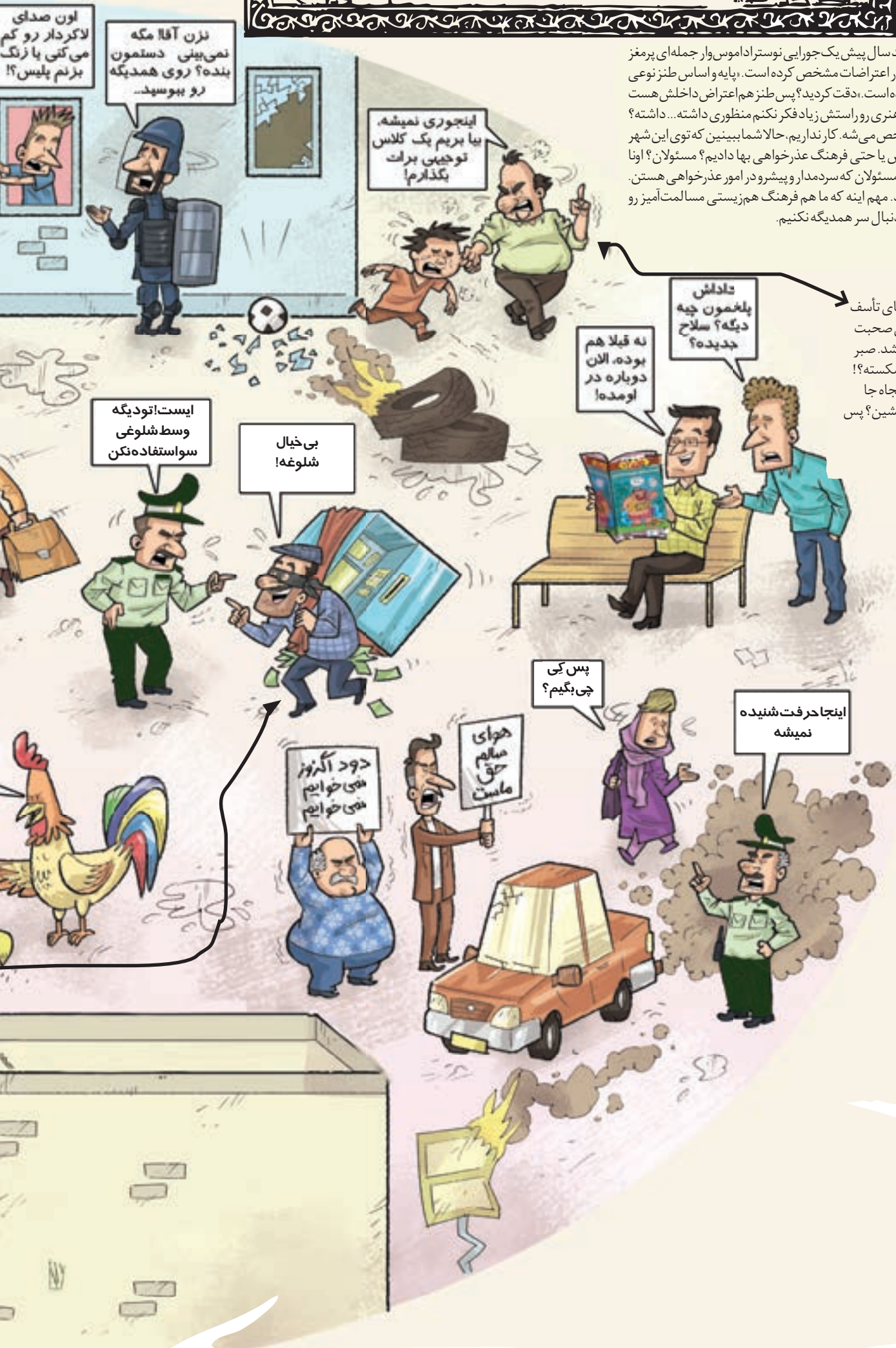
شماره ۵۰

قسمت اول

فصل جدید

روایتی از گشت و گذار مشاهیر خراسان در خیابان های مشهد

در شهر چه خبر است؟



ناصر فیض، شاعر و طنزپرداز، چند سال پیش یک جورایی نوسترادموس وار جمله ای پرمغز و چندپهلو گفته که موضعمان را در اعتراضات مشخص کرده است. «پایه و اساس طنز نوعی اعتراض است که لباس هنر پوشیده است.» دقت کردید؟ پس طنز هم اعتراض داخلش هست و هم پوشیدن لباس! حالا لباس هنری روراستش زیاد فکر نکنم منظوری داشته... داشته؟ احتمالا با اون چند سال بعد مشخص می شه. کار نداریم، حالا شما ببینین که توی این شهر شلوغ، چقدر ما به فرهنگ اعتراض یا حتی فرهنگ عذرخواهی بها دادیم؟ مسئولان؟ اونا که... آخ... به متوجه شدم، حله... مسئولان که سردمدار و پیشرو در امور عذرخواهی هستن. اعتراض بوده، هست و خواهد بود. مهم اینه که ما هم فرهنگ هم زیستی مسالمت آمیز رو آموزش ببینیم و با چوب و چماق دنبال سر همدیکه نکنیم.

این روش تربیت فرزند، آن هم در قرن ۲۱، جای تأسف داره. هرکسی که اشتباهی می کنه، باهاش صحبت کنین، کار فرهنگی کنین. بگیر و ببند که نشد. صبر کنین ببینیم... اون پنجره خونه ماست که شکسته؟! پسره بووووق! به جای اینکه بگیرین از پنجاه جا استخونش را بشکونین فقط گوشش رو می کشین؟ پس فلک رو برای چی اختراع کردن؟

صفحه ۴

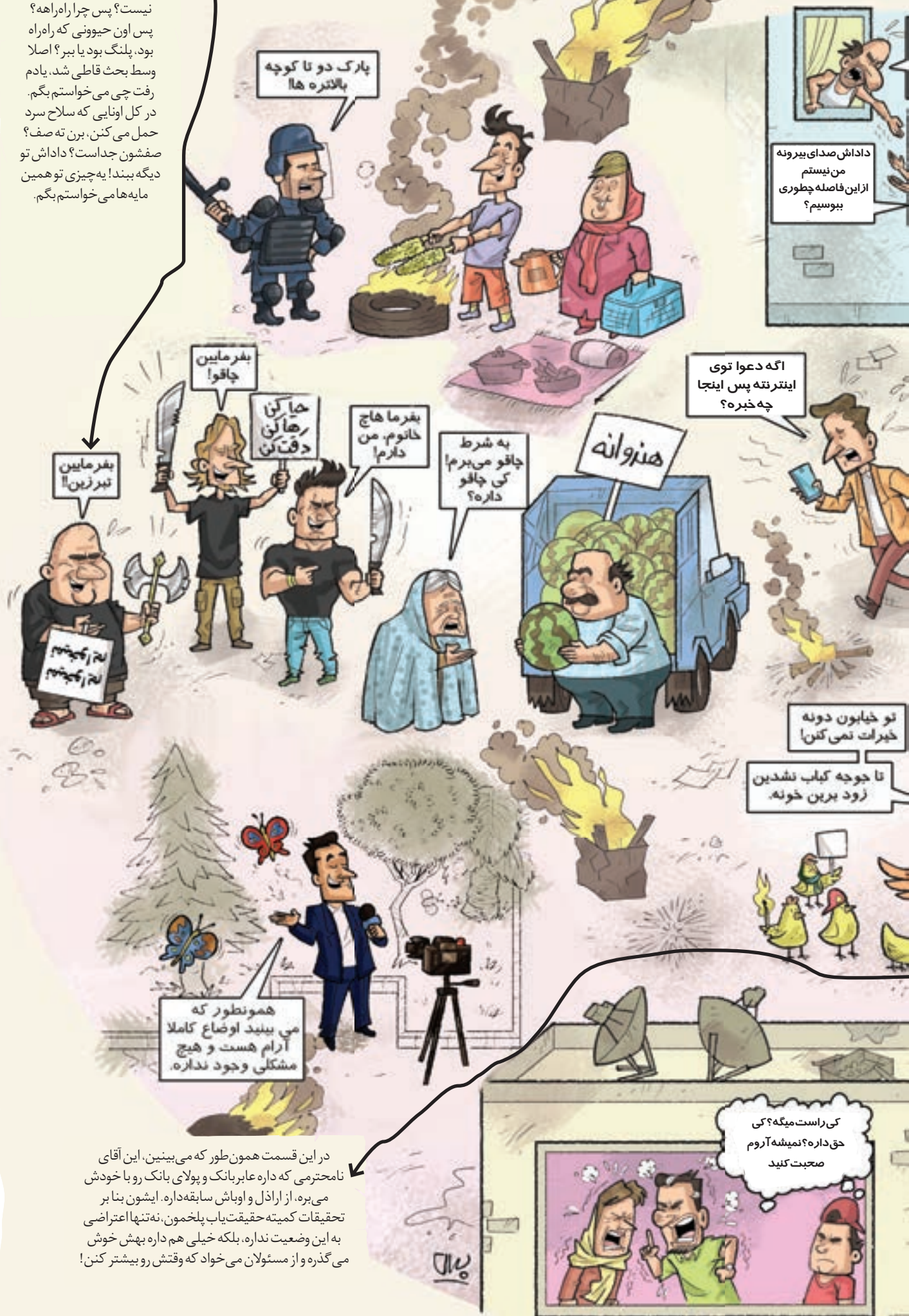
۱۷ مهر ۱۴۰۱

شماره ۵۰

قسمت اول

فصل جدید

ایمنون هم معترض نما
هستن. کاما له هم مشخصه.
معترض چرا باید با خودش
چاقو حمل کنه؟ خر بزه؟ مگه
اونی که توی تصویر، هندونه
نیست؟ پس چرا راه راه؟
پس اون حیوونی که راه راه
بود، پلنگ بود یا ببر؟ اصلا
وسط بحث قاطی شد، پادم
رفت چی می خواستم بگم.
در کل اونایی که سلاح سرد
حمل می کنن، برن ته صف؟
صفشون جداسه؟ داداش تو
دیگه ببند! یه چیزی تو همین
مایه های خواستم بگم.



صفحہ ۵
۱۷ مہر ۱۴۰۱
شمارہ ۵۰
قسمت اول
فصل جدید

در این قسمت همون طور که می بینین، این آقای نامحترمی که داره عابر بانک و پولای بانک رو با خودش می بره، از ارادل و ابوابش سابقه داره. ایشون بنا بر تحقیقات کمیته حقیقت یاب بلخمون، نه تنها اعتراضی به این وضعیت نداره، بلکه خیلی هم داره بهش خوش می گذره و از مسئولان می خواد که وقتش رو بیشتر کنن!

مهرجرت فرزندان مسئولان برای پیشرفت کشور است

صفحه ۶

پارای: گروه هکری: اطلاعات نمایندگان مجلس ایران را هک و پیشرفت کردیم. صفحه ۶	شهرآرا: بوی نامطبوع فاضلاب ساکنان احسان آباد را بریده است صفحه ۶	چهره دگرگون مشهد در آغاز فصل چهارم سال تحصیلی صفحه ۶
بخشی: گزارش‌ها نشان می دهد باند فرودگاه مشهد دارای چاله های بسیار است. صفحه ۶	زیست کشف علوم پزشکی مشهد درباره کشف مدیرکل غوا و حیات وحش را صفحه ۶	گزارش شهرآرا از آلودگی ایک اجتماعی که افراد زیادی را کرده است. صفحه ۶

پان پانک

محمد جواد قائمی خواه

Google

تدابیر مسئولان برای بحران انفجار جمعیت سالمند در بیست سال آینده

- تدابیر مسئولان برای سهمیه بندی اپری لایف
- تدابیر مسئولان برای اعزام سالمندان کمتر از ۱۲۰ سال به خدمت سربازی
- تدابیر مسئولان برای استخدام نیروی کار حداقل سن ۸۵ سال
- تدابیر مسئولان برای اعزام سالمندان به فضا
- تدابیر مسئولان برای خرید آنلاین کفن با نرخ مصوب دولتی
- تدابیر مسئولان برای خودکفایی در تولید دندان مصنوعی
- تدابیر مسئولان برای تبدیل تجهیزات ورزشی پارک ها به نیمکت های چند نفری
- تدابیر فضا برای مراقبت های بالینی از تیم ملی سالمندان

نیرا

مصطفی صاحبی

این هم از مطالب بلخمون این شماره بفرستم برای چاپ ایشالا فردا چاپ میشه

همه اش اصلاح خورد

صفحه ۶

۱۷ مهر ۱۴۰۱

شماره ۵۰

قسمت اول

فصل جدید

از مردم خواهمند تکلیفشون رو معلوم کنن. ما که بچه مون رو بردیم خارج به دنیا آوردیم، مردم ناراحت بودن! این طفلکی مسئولان هم که بچه شون توی ایران به دنیا می آد، ولی بعد چند سال بچه شون رو می فرستن خارج، باز هم مردم از شون ناراحتن. خواستم بگم: مردم عزیز ایران، بچه مون رو توی خارج به دنیا بیاریم بعد بیاریمش ایران یا توی ایران به دنیا بیاریم بعد بفرستیمش خارج؟ جواباتون رو به ما بفرستید تا اسپانسر برنامه بهتون به قید قرعه جایزه بده!



خب خیلی از بچه های مسئولان رو من توی کانادا می بینم، البته نمی گم دقیقاً کجا های کانادا می بینم. چون ممکنه ناراحت بشن و ناراحت کردن افراد هم حق الناسه و خودتون هم از من شناخت دارین و می دونین که من یکی چه قدر روی چیزایی مثل حق الناس و بیت المال حساسم. انشا... برای آموزش میدانی بچه ها را به خارج فرستاده اند.



هاجر چنارانی، نماینده مردم نیشابور:

۵۴۰۰ نفر از فرزندان مسئولان کشورمان در خارج هستند.

شما حتماً توی اخباری که ما توی تلویزیون پخش می کنیم، دیدین که چه قدر تورم و بیکاری توی بقیه کشورای دنیا زیاده. بیشترین گزارشها و اخبار ما هم دقیقاً از تورم همین کشوریه که اینا فرزنداشون رو می فرستن. اینکه یه مسئول فرزندش رو می فرسته بنین جاهایی یعنی اینکه هدفشون اینه که بچه شون از عنفوان جوانی با مشکلات آشنا بشه.



شادی مهر برای بچه‌ها، ترافیک برای والدین

می‌گن سنگینه باز بار ترافیک
شدن سرویس‌ها، یار ترافیک
شدم سرویس من هم از پربروز!
شدم یار وفادار ترافیک

تو شادی که دوباره مهرماه
ندونی روزگار من سیاهه
تو شادی زنگ تفریح، ندونی
بابت شش ساعته الان تو راهه

بشد آغاز فصل درس و تحصیل
کلاس درس هم شد باز تشکیل
به غیر از خرج شهریه که بوده
بشد سرویس هم بر بنده تحمیل

قطعی اینترنت مشکلات اقتصادی زیادی برای مشاغل اینترنتی به وجود آورده است.

نمی‌دانم چه آمد بر سر نت
مودم بوقی نداره، هست ساکت
چطوری خرج خود را من درآرم
کنون که نت بیفتاده به پت پت

سه پنج روزه که لایک از یاد رفته
تموم لایک‌ها بر باد رفته!
نشستم تا که کالایی فروشم
بدیدم من که نت، ای داد رفته!

خدایا سرعت این نت مرا کشت
زنم بر کله خود یکسره مشت
ندانم منفی چند بیته الان
که باشد سرعتش مافوق لاک پشت!

مو که واتساپ ندارم، چون ننالم؟
دمادم بی قرارم، چون ننالم؟
حالا که تخته شد درب اینستا
بدون کسب و کارم، چون ننالم؟

دقیقا مثل زهر ماره فیلتر
که هم دارو و هم سم داره فیلتر
نشد تنها اینستا فیلتر ای دوست
شده دخل من بیچاره فیلتر

شوخی

الله آرایان

خدایا!

نرسد روزی که ارتباط ما با تو فیلتر شود و صدایمان را نشنوی.
آشوب دل ما فقط با یاد تو فروکش می‌کند. هوایمان را داشته باش.

پنجمه

ضمیمه روزنامه شهرآرا

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد

مدیر عامل: سیدمیشم موسوی مهر

سردبیر: سیدسجاد طلوع هاشمی

دبیر ضمیمه: ارژنگ حاتمی

مسئول ضمیمه: مجتبی نخعی راد

تلفن: ۰۵۱ ۲۷۲۸۸۸۸۱ پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹

دریافت نسخه الکترونیک از: shahraraneews.ir

اختلال اینترنت خود را چگونه گذرانید؟

۱) وضعیت کسب و کارهای مجازی به‌راستی چقدر تحت تاثیر قرار گرفته است؟

۲) البته بهانه خوبی برای بهانه‌گیری جور شده

وصل وصل
وصل وصل

۳) این قطع و وصلی‌ها باعث شده خیلیا اینجوری به پیام رسان‌های خارجی وصل بشن

۴) اختلال اون چیزیه که از زانو به زانو بهانه‌گیری اینجوری

مشکل؟ ما مشکل نداریم. مشکل از وقتی اینجوری شده
می‌بینی که پاهای من رو زمین

اینترنت
شما
مشکل داره؟

۵) اما از دور برخی مسئولین اینجوریه

کوپه باقی من گره
از دستشوریه
در رفته قطع نشدیه

چه دور
باز ما هم
وصل شد

که وصل نشدیم

چطور ما وصل
نشدیم؟

باز ما
وصل شد

ما وصل
شدیم

ما وصل
شدیم

ما وصل
شدیم

ما وصل
شدیم

۶) در و باز در و هم مثل محافل فرق کرده